



۲۰۱۵/۱۲/۳۰



م. ولی پوپل

فردوسی و داستان شهنامه

مطالب و حقایق جالبی را در متن زیر می خوانید که ایرانیان از نشر و پخش آن سالیان درازی است جلوگیری می نمایند. زیرا فردوسی به استوره بودن شهنامه اشارت می نماید.

جهاندار محمود شاه بزرگ
ز کشمیر تا پیش دریای چین
چو کودک لب از شیر مادر بشت
ز گهواره محمود گوید نخست
به آبشخور آرد همی میش و گرگ
بر او شهریاران کنند آفرین

*** **

شاهنامه اثریست جاویدانی از سخنور و حماسه سرای سترگ ابوالقاسم فردوسی. این اثر ژرف شگرف نه تاریخ، بل شهکاری است هنری و ادبی، استوار بر مبنای اسطوره ها و افسانه های کهن آریانای باستان. فردوسی در اواخر عمر اثر بی نظیر «یوسف و زلیخا» را به رشته نظم در می آورد. این داستان را که از قرآن الهام گرفته است. در قالب شش هزار و چهار صد بیت منظوم می کند. یوسف و زلیخای فردوسی پس از هزار سال، برای نخستین بار در سال هژده صد و هشتاد و نو میلادی توسط «هرمان اته» شرق شناس و ادیب آلمانی رسماً به جهانیان معرفی می گردد. ایرانیان بر آشفته و سراسیمه می شوند و سعی می نمایند تا از پخش و نشر این اثر شگرف و شهکار ادبی جلوگیری به عمل بیاورند؛ زیرا در مقدمه این اثر به افسانه بودن شهنامه اشاره می نماید و از سرودن آن اظهار پشیمانی دارد.

فردوسی در این اثر بی نظیر این بیت ها را می گوید:

به نظم آوریدم بسی داستان
ز هر گونه ای نظم آراستم
ز افسانه و گفته باستان
بگفتم درو هر چه خود خواستم

و افسانه بودن شاهنامه را به پایه اثبات می برد.
و می گوید:

نه گویا زبان و نه جویا خرد ز خاک در خاشاک تن پرورد

ابوالقاسم منصور بن حسن فردوسی در سال سه صد و بیست و نه در روستای پاژ از توابع طوس متولد شد. در سال چهار صد هجری قمری شاهنامه را به اتمام رساند. و در سال چهار صد و شانزده هجری قمری در ۸۷ سالگی دیده از جهان فرو بست.

فردوسی که سال های درازی را در دربار سلاطین غزنوی بوده است، سرودن شاهنامه را به سلطان غزنه پیشنهاد و از محمود می خواهد تا در ازای هر بیت آن دیناری از طلا به وی صله بدهد. او سی و پنج سال تمام تلاش می کند تا مثنوی عظیمی را از تاریخ آریانای باستان (افغانستان امروزی - و. ا. ن. ادیتور) گرد آوری نماید و کار نا تمام دقیقی بلخی شاعر معروف دوره سامانیان را به پایان برساند.

بنا برین سی و پنج سال تمام به سرودن شعر پرداخته و شصت هزار بیت مثنوی را به نظم در می آورد. و برای دریافت شصت هزار دینار زرین از سلطان غزنه، دیوان حجیمش را به سلطان پیشکش می کند و حتی در اوایل آنرا شاهنامه سلطان محمود غزنوی می خواند.

محمود از خواندن اشعار این دیوان آزرده خاطر می گردد و اما ارزش شاهنامه را فراموش نمی کند و بجای دینار زرین، درهم سیمین بدو می بخشید.

فردوسی که امیدش را از دست داده است، قهرگونه دربار را ترک می گوید، و اشعاری دشنام گونه تحت عنوان هجونامه را خطاب به محمود به می سراید. “برتلس” می گوید ((فردوسی با دیدن فروپاشی تمام آرزوها و برباد رفتن تمام وعده ها، اشک از چشمانش سرازیر شده و از قهرمانی که خود آفریده بود، نفرت به دل می گیرد)). برای جبران مافات، اشعاری از مدح امام علی (ع) را به شاهنامه اضافه می کند و آن را به حکمرای دیگری که شیعه بود می دهد و او نیز با آغوش باز می پذیرد و انعامش می بخشید.

فردوسی که نیمی از عمرش را روی نظم شاهنامه گذاشته بود. دیگر برای او سپیدی بجای سیاهی نشسته بود و واپسین سال های عمرش را سپری می کرد.

از سرودن شاهنامه افسانوی بجای حماسه های دینی پشیمان شده بود. سال های واپسین عمرش به بیزاری از دنیا و سیر و سفر می گذرد.

به محضر شعرا و عرفا می رسد تا جویای چاره گردد. در سفرش به عراق با “ابو علی حسن بن محمد ابن اسماعیل” درد دل می کند و او به فردوسی پیشنهاد می نماید که داستانی از قرآن را منظوم نماید تا آذوقه آخرت گردد. فردوسی از این پیشنهاد استقبال می نماید و اثر بی نظیر “یوسف و زلیخا” را در اواخر عمرش به رشته نظم می آورد. داستان یوسف و زلیخا را با الهام از قرآن در قالب شش هزار و چهار صد بیت منظوم می کند. یوسف و زلیخای فردوسی پس از

هزار سال، برای نخستین بار در سال هژده صد و هشتاد و نه میلادی توسط “هرمان اته” شرق شناس و ادیب المانی رسماً به جهانیان معرفی می گردد.

صد سال بعد از آن، این اثر توسط دکتر صدیق به ایرانیان معرفی می شود. ولی گویا رازی که نباید فاش می شد، برملا می گردد.

غالب ادیبان از معرفی این کتاب به عامه مردم به خشم می آیند و چنان آب در خوابگاه مورچگان می ریزد که همه سراسیمه می شوند و دست به توجیه و تخریب و تنبیه و تمسخر این اثر کهن می زنند. فقط به این خاطر که چند بیت اول این اثر، دال بر اظهار پشیمانی فردوسی از سروده های پیشین یعنی شهنامه و توبه وی از آن کار بوده است. بیست و چهار نسخه از این اثر بی نظیر از دست یازی کوتاه فکران در امان مانده و چون گوهری از آن پاسداری می شود. آری، فردوسی پس از هفتاد سال و اندی توبه می کند و از تخم نفاق افگنی، تحقیر ترک ها، توهین اعراب، افسانه و رویا تراشی و غافل شدن از آخرت پشیمان شده و دست به دامن خدا می برد.

داستان قرآنی یوسف و زلیخا را ضمن اتابه و توبه نسبت به گذشته آغاز میکند:

ز افسانه و گفته باستان	به نظم آوریدم بسی داستان
بگفتم درو هر چه خود خواستم	ز هر گونه ای نظم آراستم
همی کاشتم تخم رنج و بزه	اگرچه دلم بود از آن بامزه
گره در دل و در زبان برزدم	از آن تخم کشتن پشیمان شدم
سخن را به گفتار ندم فروغ	نگویم کنون نامه های دروغ
که آمد سپیدی به جای سیاه	نکارم کنون تخم رنج و گناه
مرا زان چه کو ملک ضحاک برد؟	دلم سیر گشت از فریدون گرد
ز کیخسرو و جنگ افراسیاب	ندانم چه خواهد بدن جز عذاب
زمن خود کجا کی پسندد خرد؟	برین می سزد گر بخندد خرد
جهانی پر از نام رستم کنم؟	که یک نیمه عمر خود کم کنم
هم از گیو و طوس و هم از پور زال	دلم گشت سیر و گرفتم ملال
دگر نسپرم جز همه راه راست	کنون گر مرا روز چندی بقاست
دلک سیر شد ز آستان ملوک	نگویم دگر داستان ملوک

پایان